

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه

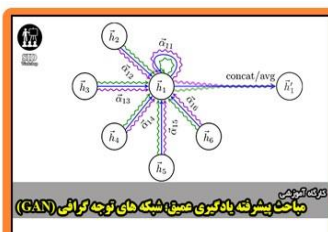


فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛ شبکه های توجه گرافی (Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین مقاله نویسی IEEE و ISI ویژه فنی و مهندسی

نقد و تحلیل درون‌مایهٔ رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم»

سکینه پاشا زانوسی^۱

چکیده

روح‌انگیز شریفیان نویسندهٔ زن معاصر است که با انتشار رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم» جایزهٔ بنیاد گلشیری برای بهترین رمان را به خود اختصاص داد.

درون‌مایه اندیشه، احساسات و عواطف انسانی است که از طریق داستان‌ها منتقل می‌شود. درون‌مایه به شکل فراگیری در کل اثر ادبی وجود دارد و نویسنده را در پیشبرد ایده‌هایش یاری می‌رساند و هماهنگ‌کنندهٔ اجزا و عناصر مختلف داستان است. آشنایی با ایدهٔ نویسندهٔ رمان و پی بردن به دل‌مشغولی اصلی که درصدد بازتاب آن است ما را به سوی مسائل مهم جامعهٔ امروزی رهنمون می‌سازد. در این نوشتار به این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود که مضمون غالب این رمان و مهم‌ترین دغدغه‌های نویسندهٔ زن این رمان چه بوده است؟ اواز چه راه‌هایی برای نمودار کردن اندیشهٔ درونی خود بهره جسته است؟ این مقاله بر آن است با روش توصیفی-تحلیلی درون‌مایهٔ مسلط رمان را تحلیل نماید و شیوه‌هایی را که نویسنده از آن برای بازگویی مضمون‌های خود استفاده کرده است، معرفی کند.

عنوان داستان، تفسیر و اظهار نظرهای راوی و شخصیت‌ها، لحن روایت و تأکیدهای نمادین و توجه به چگونگی ترکیب و تلفیق این عناصر سر نخ دستیابی به درون‌مایه‌های این رمان است.

واژگان کلیدی: ادبیات داستانی، رمان، مضمون، روح‌انگیز شریفیان، عناصر داستانی

مقدمه

ادبیات داستانی در نگرش کارکردگرایانه به بازآفرینی حقایق جامعه می‌پردازد و آنچه در پیرامون زندگی فردی و جمعی انسان وجود دارد را به تصویر می‌کشد و در انتقال هرچه سریع‌تر مسائل نقش دارد. ادبیات داستانی و از آن میان رمان‌ها در این زمینه سهم بسزایی را ایفا می‌کنند.

یکی از عناصر مهم داستانی درون‌مایه است. خوانندگان بدون شناسایی درون‌مایه می‌توانند عکس‌العمل عاطفی به آثار ادبی نشان بدهند؛ اما با پردازش عمیق یک متن به منظور بیرون کشیدن درون‌مایه‌ها احساسات‌ها از متن می‌تواند به همراه فهم آن‌ها از خود و جهان اطرافشان رشد کند (Kurtz and Schober, 2001: 140). درون‌مایه مفهوم انتزاعی برآمده از موضوع اثر ادبی است و بخش‌های مختلف آن را به هم پیوند می‌دهد. نویسندگان در قالب داستان می‌توانند بینش خود از جهان پیرامون و آنچه را که در ذهنشان به عنوان یک ایده و مضمون مطرح است را به خواننده منتقل کنند. با بررسی و تحلیل درون‌مایهٔ داستان‌ها می‌توان به ایده و اندیشهٔ نویسندگان پی برد و دل‌مشغولی و دغدغهٔ اصلی آن‌ها را دریافت.

داستان و رمان می‌تواند بازگوکنندهٔ تغییر و تحولات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک جامعه باشد و مآمن و مأوایی مناسب برای رشد و ترویج اندیشه‌ها به شمار آید. خانم سیمین دانشور را آغازگر حضور جدی زنان در عرصهٔ نویسندگی در دوران معاصر باید دانست که پس از او نویسندگانی همچون منیرو روانی‌پور، غزاله علیزاده، فرشته مولوی و سایر نویسندگان زن به فعالیت‌های ادبی پرداختند. در چند سال اخیر حضور داستان‌نویسان زن در بین نویسندگان بیشتر به چشم می‌آید. دنیای رمان و گستردگی فضای آن، این فرصت را در اختیار آنان قرار داده تا به معضلات و مشکلات اجتماع از دریچهٔ نگاهی زنانه بنگرند.

خانم روح‌انگیز شریفیان به عنوان نویسندهٔ زن معاصر آثار مختلفی از جمله مجموعه داستان‌های «دست‌های بسته» (۱۳۷۰)، «روزی که هزار بار عاشق شدم» (۱۳۸۴) و رمان‌های «چه کسی باور می‌کند، رستم» (۱۳۸۲)، «کارت پستال» (۱۳۸۷) را در کارنامهٔ کاری خود دارد. برخی از آثار شریفیان توانستند جوایز ادبی را به خود اختصاص دهند. این نویسنده با انتشار رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم» جایزهٔ هوشنگ گلشیری را از آن خود کرد.

درون‌مایه کلی اثر دقت و توجه به مشکلات خانوادگی - اجتماعی با نگاه زنانه است. از یک سو نویسنده مسائلی را که پیوند و ارتباط محبت‌آمیز خانوادگی را برهم می‌زند در رمان نمایان کرده و از سوی دیگر او به مسائلی می‌پردازد که ریشه اجتماعی دارند. این نوشتار درصدد است با تحلیل درون‌مایه رمان به مضمون‌های اصلی و برجسته آن دست‌یابد تا مهم‌ترین مسائلی که نویسنده سعی دارد به خوانندگان انتقال دهد، مشخص گردد. برای دست‌یابی به لایه درونی داستان‌ها و مضمون‌های آن سرنخ‌هایی در طول داستان وجود دارد. بدین منظور در این مقاله سعی شده است با روش توصیفی - تحلیلی مضامین اصلی داستان‌ها و سپس روش مورد استفاده نویسنده برای آشکار شدن درون‌مایه مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

از مجموع پژوهش‌های انجام شده در تحلیل درون‌مایه داستان‌ها می‌توان «درون‌مایه داستان‌های معاصر فارسی از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ ه.ش» از غلامرضا پیروز در سال ۸۴ و «نقد و بررسی تم و درون‌مایه ده رمان شاخص دوران‌ساز معاصر ایران» از پریسا صفت زاده فروتن در سال ۸۶ را یاد کرد. درباره درون‌مایه‌های داستان‌های نویسندگان زن هم می‌توان مقاله‌های «بررسی مقایسه‌ای موضوعات و درون‌مایه‌های مرتبط با زنان در داستان‌های زن محور زنان داستان‌نویس ۱۳۰۰ تا ۱۳۸۰» از محمود بشیری و معصومه محمودی، «تحلیل درون‌مایه‌های سووشون از نظر مکتب‌های ادبی و گفتمان اجتماعی» از حسینعلی قبادی و «نقد و بررسی درون‌مایه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مجموعه داستانی شهری چون بهشت سیمین دانشور» از قدرت‌اله طاهری و لایلا یوسفی را نام برد که در بیشتر آن‌ها به دسته‌بندی مضمون‌ها پرداخته شده است.

در این مقاله تلاش شده است ضمن بیان مضمون‌های اصلی مطرح شده در رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم» که درباره آن تحلیلی صورت نگرفته، شیوه‌ها و شگردهایی را که نویسنده زن رمان برای ارائه درون‌مایه از آن‌ها استفاده کرده است، شناسایی و معرفی گردد.

۱. درون‌مایه (Theme)

درون‌مایه همان تم، فکر، معنا و مضمون یک اثر ادبی به‌شمار می‌رود. دل‌مشغولی اصلی‌ای که داستان پیرامون آن شکل گرفته است و همچون سیستم هدایت‌کننده‌ای نویسنده را در گسترش و پیشبرد ایده‌ها و اندیشه‌هایش یاری می‌رساند. «درون‌مایه و مضمون عبارت از فکر اصلی و مسلط در هر داستان، خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. درون‌مایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد» (داد، ۱۳۸۳: ۲۱۹). درون‌مایه ماده خام و ابتدایی داستان، بایدها و نبایدها و نصیحت‌های اخلاقی و موضوع داستان نیست و آن را بواسطه غیرمستقیم و پنهان بودن، در اکثر مواقع در سطح و لایه درونی داستان می‌توان یافت که ضمن هماهنگی بخش‌های مختلف داستان به دلیل ترکیب و تلفیق با فضاها، شخصیت‌ها، کنش‌ها، گفتگوها و توصیف‌ها و سایر عناصر داستانی اثر کم‌رنگی از خود در داستان به‌جامی‌گذارد.

درون‌مایه موضوع اثر ادبی نیست چرا که موضوع کانون و مرکز توجه داستان و نقطه تمرکز خواننده و نویسنده داستان است. نویسندگان با مطالعه بسیار، کندوکاو در دنیای پیرامون خود، دقیق شدن در جامعه و داشتن نگاه تحلیل‌گر و معاشرت با مردم می‌توانند موضوع‌هایی بیابند تا متناسب با آن، مضمون و محتوای داستان خود را شکل دهند. درون‌مایه «دیدگاه و جهت‌گیری نویسنده است نسبت به موضوع داستان». (مستور، ۱۳۹۱: ۳۰) داستان‌های مختلف ممکن است از لحاظ موضوع مشترک باشند ولی مضمون‌های مختلف را بیان کنند همچنان‌که موضوع رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم» و بسیاری از رمان‌ها، رئالیسم اجتماعی است. شریفیان که خود نویسنده مهاجر است با پرداخت موضوع مهاجرت در رمان خویش به دنیای اطراف می‌نگرد و مضمون‌های مورد نظرش را در داستان بیان می‌کند. موضوعی که به عنوان یک واقعیت در دنیای مدرن امروزی وجود دارد و قابل کتمان نیست. آنچه موجب

نومایگی داستان‌های هم‌موضوع می‌شود مضمون آن‌هاست و در واقع درون‌مایه مفهوم انتزاعی و به نوعی تفسیر بر آمده از موضوع است.

خواندن اثر ادبی، نخستین گام برای دریافت درون‌مایه است و خواننده را در دریافت رمزهای معنایی داستان یاری می‌رساند. داستان واسطهٔ بین نویسنده و خواننده و همچون ابزاری برای بازگویی اندیشه‌هاست. خوانش برای دریافت درون‌مایه وابسته به خوانش تمامیت داستان است نه یک بخش یا جزئی از آن، در این هنگام است که حتی آنچه در روند داستان ممکن است بی‌اهمیت جلوه کند در فهم درون‌مایه به کار می‌آید. در فهم داستان، نکته‌های دقیق و بخش‌های گوناگون آن وقتی معنا پیدا می‌کنند که به فکر غالب و مضمون داستان مربوط باشند. فکر غالب در بیشتر مواقع پنهان و غیر مستقیم در داستان حضور دارد که پس از خواندن کل داستان و پی بردن به آنچه در جهان داستان می‌گذرد، دریافت می‌شود. برخی منتقدان درون‌مایه را بر خلاف پیرنگ یک عنصر ایستا به حساب می‌آورند که پس از خواندن و اتمام داستان از کل یک اثر ادبی برداشت می‌شود و به قول کالر خواننده با دو نوع خوانش یک اثر ادبی را تحلیل می‌کند: «خواننده مواد داستان را همزمان در دو الگو به هم می‌پیوندد. یکی رو به آینده دارد و بیشتر شامل کنش است تا درون‌مایه». (مارتین، ۱۳۹۱: ۹۳) در این هنگام خواننده در پی دریافت این است که چه اتفاقی روی خواهد داد و چه خواهد شد، خوانش دیگر اثر ادبی رو به گذشته است که همان درون‌مایه است. «این گرد هم آوردن گذشته، درون‌مایه را پدید می‌آورد، و آن‌گاه کاملاً درگیرش می‌شویم که داستان دیگر آینده‌ای نداشته باشد». (همان) هر رمان و داستان پیکره‌ای است که از عناصر مختلفی تشکیل شده است. در این هنگام با دقت و توجه در عناصر داستانی از جمله عنوان داستان، اظهارنظرهای راوی یا شخصیت‌های داستانی، لحن روایت و... می‌توان مضمون اثر ادبی را درک کرد. در واقع نویسنده به مدد قوهٔ تخیل، مضمون‌های مورد نظر خود را در پس‌زمینهٔ ساختار و عناصر داستان نهان می‌سازد. انتزاع به توسعهٔ دامنهٔ داستان‌ها فراتر از صحنه، شخصیت‌ها، طرح، به جهانی فراتر از صفحه کمک می‌کند جهانی که ما زندگی می‌کنیم. (Kurtz and Schober. ۲۰۰۱: ۱۴۱) و خواننده نیز برای فهم این اندیشهٔ انتزاعی باید از ساختار داستان عبور کند تا معنا را دریابد.

۲. خلاصهٔ داستان

رمان روایت زندگی زنیست به نام «پرتو صناعت جمشیدی» که نزدیک سی سال است به همراه شوهرش از ایران مهاجرت کرده است. او در دورهٔ میانسالی در قطاری به همراه جهان (شوهرش) راهی سفریست و به عنوان راوی با تداعی خاطرات و گذشته‌نگری خویش سعی در شناساندن آنچه دارد که در زندگی‌اش به وقوع پیوسته است؛ گذشته‌ای با خانواده‌ای تشکیل یافته از پدربزرگ، مادربزرگ، خاله‌ها، پدر، مادر و اعضای دیگر خانواده که نزدیک هم و در یک محله زندگی می‌کنند.

پاپا (پدربزرگ) مردیست با خوی و خصلت‌های سلطه‌طلبانه؛ ولی در عین حال با خانم‌خانم (مادربزرگ) رابطهٔ خیلی خوبی دارد و او را دوست دارد. مادر راوی «محبوبه» نام دارد و پدرش دکتر داروساز است. پاپا از میان سه فرزند دختر خود از محبوبه و شوهرش رضایت بیشتری دارد. دو برادر راوی سعی دارند شغل پدر را ادامه دهند، خواهرش ناهید نیز با یک داروساز ازدواج می‌کند. خاله پری و خاله ماه دو دختر دیگر پدربزرگند. خاله پری با مردی اهل آهنگ و موسیقی ازدواج می‌کند؛ اما به دلیل دخالت‌های پاپا این دو از هم جدا می‌شوند. خاله ماه نیز علی‌رغم میل پاپا درس خوانده و معلم شده و با غلام‌خان که ناظم مدرسه است، ازدواج می‌کند. راوی رابطهٔ خیلی خوبی با خاله ماه و غلام‌خان دارد.

پاپا روزی پسری روستایی به نام «رستم» را به خانه می‌آورد تا در امور خانه کمک کند، درحالی‌که ننه‌بزرگه و ننه‌ددری به همراه شوهرانشان علی‌خان و الله‌وردی‌خان در خانهٔ پدربزرگ به عنوان کلفت و نوکر کار می‌کنند. پاپا با آوردن رستم با مخالفت‌های خانم‌خانم مواجه می‌شود و خانم‌خانم او را به ده بر می‌گرداند؛ ولی پدربزرگ رستم را می‌آورد تا بنا به عقیده‌اش از دست زن بابا در امان باشد. یک‌بار هم خاله ماه او را به ده بر می‌گرداند؛ اما باز هم پاپا

رستم را برمی‌گرداند. رستم هم‌بازی دوران کودکی راوی می‌شود و با هم دوست می‌شوند و در دنیای خیالی خود برای ابرها قصه می‌بافند. رستم به داروخانه پدر راوی فرستاده می‌شود تا کارها را انجام دهد اما بوی دارو حالش را به هم می‌زند، مدتی هم پیش جواد آقای پینه‌دوز می‌رود، آنجا هم حالش به هم می‌خورد تا در نهایت در داروخانه پدر راوی ماندگار شده و کار می‌کند. با حمایت‌های خاله ماه رستم درس می‌خواند و دیپلم می‌گیرد.

فاخته دوست دوران نوجوانی راوی از شخصیت‌هاییست که راوی با او ارتباط برقرار می‌کند. در رفت‌وآمد بین خانه فاخته و مدرسه راوی با مرد جوان و شیک‌پوشی به نام «جهان» آشنا می‌شود، جهان دوست برادر فاخته است و پس از مدتی این دو با هم ازدواج می‌کنند. رستم در مراسم ازدواج آن‌ها حضور ندارد. راوی و جهان پس از ازدواج از ایران می‌روند. جهان فردی واقع‌گرا و منطقی است، او حسابدار است و با ذهن دودوتا چهارتای خود همه چیز را می‌نگرد. حاصل ازدواج آن‌ها دختری به نام «ستاره» است که در غرب رشد کرده و فرهنگ آن را می‌پذیرد. فاخته هم با یک دکتر داروساز ازدواج می‌کند ولی پس از چند سال درحالی که صاحب چهار فرزند است از او جدا می‌شود. راوی یک زن تحصیلکرده است، او در ایران در رشته داروسازی قبول می‌شود و در خارج از کشور به تحصیلات خود ادامه می‌دهد تا دارویی را بسازد که بو نداشته باشد، آرزویی که عملی نمی‌شود. او به زبان‌های خارجی مسلط است و در کلاس‌های زبان فرانسه با چک هم‌کلاسی خود آشنا می‌شود و در دیداری که پس از مدت‌ها با او دارد برای انتقام از سال‌های از دست رفته - سال‌هایی که عشق و احساس گم‌شده‌اش را در آن می‌بیند - شبی را با او سپری می‌کند.

راوی در سال‌های مهاجرت سفرهایی را به ایران داشته تا اقوام و دوستان خود به ویژه رستم را ببیند و در طی ارتباط‌های خود متوجه مرگ خانم خانم می‌شود و در مراسم عزاداری او شرکت می‌کند. شش، هفت ماه بعد پاپا می‌میرد، غلام‌خان شوهر خاله ماه نیز فوت می‌کند و در آخرین سفر خود به ایران، خانواده‌اش خبر مرگ رستم را به او می‌دهند.

۳. راه‌های کشف و فهم درون‌مایه

۱-۳. گفتار شخصیت‌های رمان عامل اصلی کشف درون‌مایه

در داستان‌ها و رمان‌ها آن‌کسی که نقش راوی را بر عهده می‌گیرد در بیان درون‌مایه اهمیت دارد. روایت تنها به معنی بازگویی پی‌درپی رویدادها و وقایع عینی و خارجی نیست بلکه بازگویی متوالی ذهنیات را نیز شامل می‌شود. (رک. مستور، ۱۳۹۱: ۷) در پاره‌ای از اوقات نویسنده به عنوان راوی در داستان حضور ندارد و شخصیت‌ها به عنوان راوی با اظهارنظرهای خود در موقعیت‌ها و رویدادهای مختلف داستانی به بیان درون‌مایه می‌پردازند. این موقعیت می‌تواند در حین توصیف، گفتگو، در آغاز داستان یا هر جایی باشد که نویسنده امکان ظهور و بروز دارد. «در غالب اوقات می‌توانیم مضمون یا درون‌مایه هر اثری را از طریق تفسیر و تعبیر شخصیت اصلی هر داستان تشخیص بدهیم». (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۱۷۹) گاهی گفتارها از آن شخصیت‌های دیگر است که آن هنگام که با مضمون داستان هماهنگ باشند و با تکرار و تأکید در طول داستان برجسته شوند به طور غیرمستقیم حاوی پیامی هستند.

در این رمان شخصیت اصلی زن داستان، نقش راوی را بر عهده دارد. نویسنده با مدد گرفتن از دیدگاه روایت می‌تواند مضمون داستان را بیان کند. استفاده از زاویه دید اول شخص این امکان را فراهم کرده که راوی در هر جایی که مدنظر است از فضای بیرونی به درون شخصیت‌ها برود و تأکیدهای لازم بر مضمون‌ها را داشته باشد.

نویسنده با استفاده از لحن صمیمی و تقریباً احساسی زنانه به همراه گفتار شخصیت‌ها توانسته بر ایده‌های موردنظر خود تأکید کند، لحنی که متن داستان را دارای صدا می‌کند. «به طور کلی لحن، کلمات روایت داستان و گفتگوی شخصیت‌ها را صاحب صدا خواهد کرد». (مندنی‌پور، ۱۳۸۳: ۷۷) لحن روایت (Narration Tone) در داستان‌هایی که نویسنده در آن پنهان است می‌تواند بازتاب‌دهنده نیت درونی راوی یا نویسنده باشد. گاهی داستان

توسط خود نویسنده روایت می‌شود و در این هنگام فهم درون‌مایه چندان مشکل نیست - هر چند در این داستان‌ها نیز لحن کلی می‌تواند وجود داشته باشد ولی به عنوان عامل تعیین‌کننده برای کشف درون‌مایه مطرح نیست - ولی گاهی نویسنده بازگویی وقایع داستانی را بر عهدهٔ شخصیت‌های داستانی قرار می‌دهد و خود نویسنده پنهان است. در این زمان لحن کلی روایت می‌تواند بازگوکنندهٔ اندیشه و ایدهٔ نویسنده باشد. در چنین شرایطی که نویسنده حضور فعالی در داستان ندارد، تنها لحنی را برای داستان اختیار می‌کند.

لحن اغلب پیش از موضوع وجود ندارد. لحن نویسنده هماهنگ با لحن شخصیت‌ها، درون‌مایه و فضای مسلط بر داستان است، همچنان‌که در داستان‌های طنز، لحن اندوهگین و غمناک نیست. (ر. ک. پین، ۱۳۸۹: ۱۶۵؛ مستور، ۱۳۹۱: ۴۸) لحن کلی اثر که آن را لحن غالب (Dominant Tone) می‌توان تعبیر کرد نقطه نظر و جهت‌گیری نویسنده را نسبت به موضوع داستانش نشان می‌دهد. لحن کلی داستان می‌تواند در شیوهٔ بیان راوی کهدر بیشتر اوقات شخصیت اصلی داستان است، ظهور پیدا کند. در بعضی از داستان‌ها نیز «شاید یکی از همین شخصیت‌های ثانوی بتواند صاحب لحن اصلی باشد». (پین، ۱۳۸۹: ۱۶۶)

۳-۱-۱. بی‌توجهی و عدم درک متقابل

یکی از معضلات زنان در جامعهٔ امروزی بی‌توجهی و عدم توانایی در درک متقابل است که از سوی همسرانشان متوجه آن‌هاست. پیش بردن برنامه‌های خود و در نظر نگرفتن زنان موجب چنین برداشتی خواهد شد. عشق و علاقه‌ای در زندگی با جهان دیده نمی‌شود، زندگی‌ای که سی سال از آن می‌گذرد و بی‌توجهی و بی‌تفاوتی و فاصله جای عشق و محبت را در آن می‌گیرد. راوی به همراه شوهرش در قطار عازم سفری هستند، جهان همسر راوی در طول سفر مدام مشغول روزنامه خواندن است و توجهی به او ندارد. «انبوه روزنامه، دیوارهایی که ما را از هم جدا می‌کند.» (شریفیان، ۱۳۹۰: ۵) «دلم می‌خواست سوار قطاری با کوپه‌های مستقل می‌شدیم.» (همان: ۶) «روزنامه چون دیواری او را از من جدا کرده است.» (همان: ۸) «جهان از کنار روزنامه نگاهی به من می‌اندازد، نگاهی بیشتر از سر عادت تا توجه.» (همان: ۳۵) «جهان در ایستگاه سه روزنامه خرید. از این روزنامه‌ها متنفرم، این روزنامه‌ها چندین بخش و هر بخش نزدیک بیست صفحه دارد.» (همان: ۱۰۴) «به جهان نگاه می‌کنم. روزنامه را طوری باز کرده که نمی‌توانم صورتش را ببینم.» (همان: ۱۱۰) راوی در خودگویی‌ای که با خود دارد یکی از دلایل دل‌نستن خویش به زندگی را روزنامه خواندن همسرش می‌داند. «از خودم می‌پرسم چرا نمی‌توانم به هیچ چیز دل ببندم؟ [...] روزنامه‌هایی که جهان خریده و چون سدی او را از من جدا می‌کند؟...» (همان: ۱۵۳) زن و مرد میان‌سال که سوار قطار شده‌اند و سعی دارند جایی را پیدا کنند تا در کنار هم بنشینند درحالی‌که مرد چند روزنامه و زن دو مجله به همراه دارد. «با آن روزنامه‌ها دیگر چه فرقی برایشان دارد که کجا بنشینند؟ با چنین دیواری تا مقصد، هیچ‌کدام یک‌دیگر را نخواهند دید.» (همان: ۴۷) در میانهٔ سفر مردی همسن جهان وارد قطار شده و به دنبال جایی برای نشستن می‌گردد. «از این‌که پهلوی ما ننشست خوشحالم. او هم دسته‌ای روزنامه زیر بغل دارد. دیوارها حالم را به هم می‌زنند. به جهان نگاه می‌کنم، نمی‌دانم روزنامه چندمین مرحله سکوت ما بین ما بوده است.» (همان: ۷۴)

تنها روزنامه خواندن نیست که عاملی برای بی‌توجهیست گاه شغل و درگیر شدن بیش‌ازحد با آن موجب بی‌توجهی به زن می‌شود. شغل خانوادگی پدر راوی و برادرهای او داروسازیست و تمام دل‌مشغولی برادر ماندپدر انجام کارهای داروخانه‌اش است. «همه فکر و ذکرش داروخانه‌اش است. از دوست و آشنا رویش را نمی‌بیند. زن برادرم این بی‌توجهی را تاب نمی‌آورد و...» (همان: ۱۷)

۳-۱-۲. سرگردانی و آوارگی روحی و درونی زنان

روح‌انگیز شریفیان سرگردانی و ناآرامی‌ای را که زنان ممکن است در طول زندگی خود به آن دچار شوند به عنوان یکی از مضمون‌های داستان خویش به صورت‌های مختلف به خواننده منتقل می‌کند: «جهان حسابدار قسم خورده است [...] سرانجام در اینجا ساکن شده و به تصور خودش مرا هم به مستقر بودن

عادت داده است.» (همان: ۸) به اعتقاد خاله پری راوی در این سی سال به غریبی برده‌اند، «انگار آوارگی به قول او شروع که بشود دیگر دست از سر آدم بر نمی‌دارد.» (همان: ۷۶) راوی در حدیث نفس (Soliloquy) های خود خطاب به رستم می‌گوید: «من و تو هر دو مزه این آوارگی را چشیده‌ایم تو از کودکی تا میانسالی، من از جوانی تا به پایان...» (همان) «کاش هیچ وقت بزرگ نمی‌شدیم. کاش هرگز به سنی نمی‌رسیدم که عاشق شوم و همه چیز را بگذارم و بروم و نگاهم همیشه به پشت سرم باشد و ذهنم با آن‌ها که به جا گذاشته بودم...» (همان: ۲۱۶)

راوی در مقابل دخترش ستاره که خواهان تنهایی و دور بودن از خانواده است، بیان می‌کند: «استقلال که فقط به دور بودن فیزیکی نیست. انسان باید روحاً مستقل باشد.» (همان: ۱۲۵) نظر راوی درباره کسانی که مهاجرت می‌کنند این است که: «آن‌که می‌رود. نه اینجاست نه آنجا. همیشه طرف دیگر است. انگار هاله‌ای دورش را گرفته.» (همان: ۲۲۰)

۳-۱-۳. جست‌وجوی هویت و ملیت خویش

مهاجرانی که با دوری از وطن سعی می‌کنند هویت خویش را حفظ کنند. نویسنده در این رمان از منظر یک زن هویت‌یابی را مورد توجه قرار می‌دهد. «اصلاً ممکن نیست باور کنم. مثل این است به آدم بگویند: تو که رفته بودی سفر، مملکت را آب برد.» (همان: ۵) شعری که راوی به همراه رستم در دوران کودکی خود می‌خواند نشانه هویت‌یابی اوست؛ «کشور ما کشور ایران بود... مسکن شیران و دلیران بود...» (همان: ۹۹ - ۱۰۰) راوی به فرزندش می‌گوید: «برای زندگی کردن باید هویت خودت را حفظ کنی.» (همان: ۱۲۶) راوی به دخترش که شرکت در مراسم کریسمس را کافی می‌داند و نمی‌خواهد عید را در کنار خانواده‌اش باشد، می‌گوید: «این عید همان عیدی است که در کشورمان هزاران سال است جشن می‌گیریم درست مثل همه کشورهای و همه آدم‌های دنیا که به جایی وابسته‌اند.» (همان: ۲۰۸) این گفت‌وگو در ضمن بیان این مضمون به تفاوت نگرش نسل‌های مختلف اشاره دارد.

غلام‌خان شوهر خاله ماه از راوی می‌خواهد تا بچه‌اش را به ایران بیاورد «بچه‌ها نباید ریشه‌هایشان را از دست بدهند.» (همان: ۱۲۹) «آدمی که ریشه‌هایش را نمی‌شناسد، نمی‌تواند جایی مستقر شود.» (همان)

رفتار دوست یونانی راوی به عنوان شخصیت فرعی داستان، تلاشش را برای حفظ هویتش نشان می‌دهد. «دوست یونانی من بچه‌هایش را، تا مدرسه‌شان تعطیل می‌شد نزد پدر و مادرش به یونان می‌فرستاد.» (همان: ۱۲۶)

۳-۱-۴. حسرت گذشته را خوردن و نسبت به گذشته خویش پای‌بند بودن

بعضی از زنان در زندگی خود به دلایل مختلفی از جمله بی‌توجهی اطرافیان و بخصوص همسر و فرزندانشان، عدم درک متقابل، نبود ارتباط صمیمانه و دوستانه، هجرت و دوری و... سعی دارند به گذشته خویش بازگردند و خاطرات خود را مرور کنند تا نایافته‌ها را بیابند. «جدال انسان با زمان در «رمان بازیافت گذشته» به هدف بیرون کشیدن گذشته - به مثابه تنها دستاورد هستی انسان - و حالات و حیات و رنگ‌وبوی آن از چنگال زمان صورت می‌گیرد.» (کرم‌پور و بهفر، ۱۳۸۴: ۲۳۹) راوی سال‌های بسیاری از وطن و خانواده خود دور بوده و دچار غم غربتی (Nostalgia) شده که «از علت‌های اصلی بروز و تنوع آن، پیشرفت‌های سریع و حیرت‌آفرین تمدن و صنعت است.» (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۶۱) غربت و دور بودن از وطن، دل‌سردی از زندگی زناشویی با گذشت زمان، روبه‌رو شدن با مظاهر توسعه و پیشرفت در آن سوی جهان و گم‌گشتگی روابط انسانی در آن که در مقایسه‌ای که راوی بین داروخانه‌های ایران و خارج از کشور می‌کند نمود می‌یابد، موجب شده تا با حسرت گذشته خاطرات خود را بیان کند و در لابه‌لای این خاطره‌ها دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌های پیشین خود را نشان دهد. نویسنده به خوبی توانسته مؤلفه‌های غم غربت یعنی دل‌تنگی برای گذشته، گرایش به بازگشت به وطن و زادگاه، بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت، پناه بردن به دوران کودکی (همان: ۱۵۷) را در رمان خویش نشان دهد:

«خانه پایا و خانم‌خانم بهترین خانه دنیا بود.» (شریفیان، ۱۳۹۰: ۱۸) او در حدیث نفس خود خطاب به رستم می‌گوید: «بدون تو هیچ خاطره‌ای از آن دوران ندارم و اگر تو نبودی کودکیم را گم می‌کردم...» (همان: ۲۰) راوی در

دوران کودکی یک جفت کفش دارد، آن را به رستم می‌دهد که در آن زمان مشغول کار در دکان جواد آقااست تا برایش واکس بزند و این کفش‌ها را بعدها با خود دارد و روی بخاری خانهٔ خود می‌گذارد. «تنها چیزی که از آن روزها برایم مانده همان یک جفت کفش سر بخاری است. [...] دلم می‌خواهد حتی غبار آن سال‌ها را رویشان نگه دارم.» (همان: ۸۳) خانم‌خانم از شامپوهای تازه به بازار آمده استفاده می‌کند و راوی می‌گوید: «بوی آن برایم مدهوش‌کننده بود. هنوز هم به نظرم آن اولین شامپوها خوش‌بوترین شامپوها بودند.» (همان: ۱۲۰) در مقابل فاخته، دوست خود که زندگی او را بهتر و بی‌دردسرت‌تر از زندگی خود می‌داند، اظهار می‌کند: «او نمی‌داند دنیای من همه حسرت آن چیزهایی است که از دست داده‌ام.» (همان: ۱۲۸) «به سی و چند سال گذشته فکر می‌کنم که یک عمر است، یک دایرهٔ بسته و کامل، که می‌توان از هیچ به همه و از همه به هیچ چیز رسید.» (همان: ۱۵۵) «... و برای همه عمر حسرت آن روزهای شاد و بی‌خیال‌مدرسه را خواهم خورد.» (همان: ۱۵۹) راوی به یاد خاطرهٔ خود و رستم می‌افتد؛ «یک‌بار به او گفتم کتاب‌های کهنه را به کتاب‌های نو ترجیح می‌دهم. [...] یک‌جور زندگی همراهشان است که آدم حس می‌کند.» (همان: ۲۰۲) راوی داروخانه‌های اروپایی را با داروخانه‌های ایران مقایسه می‌کند و می‌گوید در داروخانه‌های آنجا فقط با دارو سروکار دارند و خبری از رابطهٔ با مردم و مشتری نیست و با حسرت بیان می‌کند: «تصور من از داروخانه اما همیشه همان تصویری خواهد بود که از محله قدیمی و آشنای کودکیم و از داروخانهٔ پدرم دارم.» (همان: ۲۴۱)

۳-۱-۵. نبود آزادی در زندگی سنت‌گرا

نبود آزادی و سخت‌گیری‌هایی را که در به نوعی دهه‌های گذشته متوجه زنان ایرانی بوده در این رمان بازگو می‌شود. رمان بیان حال و روز زنیست که در یک خانوادهٔ سنتی و در محله‌ای، همراه دیگر اعضای خانواده در کنار هم زندگی می‌کنند. خانواده‌ای که برای تحصیل دختران اهمیت چندانی قائل نیست. گاهی هم کسی مثل خاله ماه پیدا می‌شده که به ایستادگی در برابر چنین اندیشه‌هایی بپردازد و درس بخواند؛ ولی آن هم با مخالفت روبه‌رو می‌شده است. «خاله ماه و غلام‌خان از خنده‌های بلند و تمام نشدنی و پیچ کردن‌های ما ناراحت نمی‌شدند. غر نمی‌زدند و مانند کارآگاه‌ها مواظبان نبودند.» (همان: ۳۸) زمانی که راوی با جهان آشنا می‌شود، راوی از میان نام‌های خود، نام شناسنامه‌ای خود را می‌گوید، جهان حق انتخاب نامش را خوب می‌داند؛ ولی راوی می‌گوید: «... من که حق انتخاب نداشته‌ام، بقیه داشته‌اند، نه من.» (همان: ۶۸) «پیش روی ما، قوانین و سدهای محکمی قرار داشت که تنها کارکردشان باز داشتن دیگران بود.» (همان: ۸۹) راوی در شب خاکسپاری خانم‌خانم به خانهٔ رستم می‌رود و تا قبل از شام آنجا می‌ماند و او و رستم جعبه شکلاتی را برمی‌دارند و شکلات‌ها را نصف‌ونیمه می‌خورند. در گفت‌وگویی که بعدها دربارهٔ آن شب با رستم می‌کند، در مقابل پرسش رستم که تعیین کنندهٔ خوب و بد کارها چه کسانی هستند، می‌گوید: «اجتماع، خانواده. اجتماع همیشه به یک چهارچوب از قبل شکل گرفته وابسته است و آن را به عنوان اخلاق و قانون به جامعه تحمیل می‌کند.» (همان: ۱۹۸)

فاخته دوست راوی می‌گوید: «در خانهٔ ما همه مثل ژاندارم‌ها چهارچشمی مرا می‌پایند.» (همان: ۴۸) «از وقتی بابا مرده، مادرم چهارچشمی مواظبم است. مهران هم خودش را یک پا بابای من می‌داند.» (همان: ۴۹) «حالا نمی‌گویم چه خوب ولی خدا رحم کرده که باباه مرده. اگر او هم زنده بود که دیگر حتماً یک قفس می‌خریدند و مرا در آن زندانی می‌کردند.» (همان: ۹۲)

۳-۱-۶. اعتقاد و باور به وجود سرنوشت و تقدیر و تسلیم و سازش در برابر آن

راوی در دوران کودکی خود به مغازهٔ نوارفروشی می‌رود که یکی از آهنگ‌های بتهون را بخرد تا او و رستم به آن گوش دهند. فروشنده «می‌گوید: هر یک از کارهایش داستان و معنایی دارد.» (همان: ۴۰) «به سنفونی شماره پنجش می‌گویند: سرنوشت این‌طور به در می‌کوبد.» (همان: ۴۱) نویسنده به شکل تلویحی تسلیم‌پذیری در مقابل سرنوشت را

بیان می‌کند. راوی می‌گوید: «بعدها نواری درست می‌کنیم که راز من و اوست. [...] و در لحظه‌ای که مسحور زیبایی هستم سرنوشت با همه نیرویش به در می‌کوبد...» (همان: ۴۲) «از آن پس هر گاه مادرم دلش برایم تنگ می‌شود دستش را روی دستش می‌زند و می‌گوید: "امان از سرنوشت. سرنوشت این دختر به غریبی بود."» (همان: ۷۴) راوی در حدیث نفس خود خطاب به رستم می‌گوید: «از سرنوشت هم گریزی نیست.» (همان: ۱۸۴) در صفحات پایانی رمان، زمانی که پس از مرگ رستم از روی یادداشتی که او در گوشه‌ای از کتابش نوشته است، متوجه علاقه رستم به خود می‌شود و به این باور می‌رسد که سرنوشت می‌توانست به گونه دیگر رقم بخورد بیان می‌کند: «تنها چیزی را که برای خودم برمی‌دارم همان کتاب است که سرنوشت بر باد رفته‌ام در آن نوشته شده...» (همان: ۲۴۵) فاخته دوست راوی از زندگی خود، جدایی از همسرش و از دست دادن کارش می‌گوید و اظهار می‌کند: «... اما دیگر هر چه قسمت باشد همان می‌شود.» (همان: ۲۲۸)

۳-۱-۷. راحت و بی‌دغدغه دیدن زندگی مهاجران از منظر کسانی که در داخل کشور زندگی می‌کنند

راحت و بی‌دغدغه دیدن زندگی کسانی که در خارج کشور به‌سرمی‌برند از مسائلیست که نه تنها در میان جامعه زنان ایرانی؛ بلکه در میان آحاد افراد جامعه اعم از زن و مرد بخصوص جوانان دیده می‌شود. در این رمان فاخته همواره زندگی راوی را که سال‌هاست مهاجرت کرده بهتر از خود می‌داند. «منتظرم بگوید، برو و قدر زندگی را بدان.» (همان: ۵۵) این عبارت دو بار در این صفحه و چهار مرتبه دیگر به صورت انگاره‌ای در صفحه‌های بعد تکرار می‌شود. (همان: ۵۶، ۲۲۸ - ۲۲۹) انگاره‌های تکراری «با تکرار سروکار دارد: با تصاویر، مفاهیم، یا موقعیت‌هایی که اغلب با واریاسیون‌های جالب در جریان روایت تکرار می‌شوند.» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۳۷) از نظر اسکولز انگاره تکراری آن زمان که نویسنده از تفسیرهای صریح و روشن اجتناب می‌کند به عنوان سرنخی ظریف برای پیدایی درون‌مایه در متن وجود دارد. (همان: ۲۴) انگاره‌ها شامل عنوان داستان، تاکیدهای نمادین، یا هر چیزی می‌شود که در طول داستان تکرار می‌شود؛ ولی این تکرارها باید متناسب با مضمون مطرح شده از سوی نویسنده باشند تا بتوان از آن‌ها به عنوان نشانه‌هایی در ساختار داستان که منجر به برجستگی درون‌مایه می‌شوند استفاده کرد. «دنیایی که من در آن زندگی می‌کنم همه آن چیزی است که او آرزویش را دارد.» (شریفان، ۱۳۹۰: ۱۲۸)

۳-۲. عنوان داستان

عنوان داستان که نویسنده بدان وسیله اثرش را از سایر آثار ادبی متمایز می‌سازد اولین چیزیست که به چشم می‌آید و در جلب نظر خواننده داستان مؤثر است. برخی از نویسندگان عنوانی را برمی‌گزینند که می‌تواند به‌طور مستقیم به مضمون داستان اشاره داشته باشد و بعضی دیگر عنوان تلویحی و مبهم را انتخاب می‌کنند. نام و عنوان داستان بستگی به خوانش داستان دارد؛ چراکه قبل از آن خواننده و مخاطب از ارتباطی که عنوان داستان می‌تواند با درون‌مایه داشته باشد آگاهی ندارد «هر چند شاید پس از خواندن داستان، عنوان را خلاصه مناسبی از آن بدانیم ولی معمولاً پیش از خواندن معماگونه می‌نماید.» (مارتین، ۱۳۹۱: ۱۲۳) بهترین عنوان، عنوانی است که دربردارنده نکته‌ای از درون‌مایه باشد.

یکی از شیوه‌های مورد استفاده نویسندگان استفاده از عنوان به صورت نمادین در داستان است. به عنوان نمونه رمان «سوشون» سیمین دانشور را می‌توان نام برد که به شکل نمادین با درون‌مایه آن در ارتباط است. «سوشون به معنی «سیاوشان» (سیاوش + ان نسبت) است و از داستان سیاوش قهرمان اسطوره‌ای ایران گرفته شده است. سیاوش علاوه بر آنکه مظهر پاکی، معصومیت، بی‌آزاری و پیام صلح و گفتگوست، در این اثر مفهوم نمادین دارد.» (قبادی، ۱۳۸۳: ۴۷)

شریفان با استفاده از نام «رستم» در عنوان داستان به شکل نمادین و به صورت ضمنی بر مفهوم و ایده هویت‌یابی تأکید کرده است. نامی که به واسطه اسطوره و حماسه ملی ایرانی در شاهنامه برای خواننده آشناست. یعقوب آژند انتخاب نام شخصیت‌ها را در داستان حساس می‌شمارد. به‌گونه‌ای که برخی از داستان‌نویسان از نام‌های اسطوره‌ای و

کهن همچون نام «رستم»، «سهراب» و برخی از نام‌های مذهبی مانند «یوسف»، «ابراهیم» استفاده می‌کنند که مفهومی فراتر را منتقل می‌کنند و بعد بیشتری به شخصیت‌ها می‌دهد. (ر. ک. حنیف، ۱۳۷۹: ۲۱۶) رستم به عنوان شخصیت مؤثر داستانی نمادی از وطن، مملکت و هویت راویست.

عنوان رمان به شکل جمله‌ای ناتمام در پایان داستان تکرار شده است. (ر. ک. شریفیان، ۱۳۹۰: ۲۴۳) ایتکرار پس از آن است که راوی به مرگ رستم پی می‌برد، آخر چه کسی باور دارد رستمی که هویت و در عین حال عشق راویست، از دست‌رفته باشد.

۳-۳. تأکدهای نمادین

استفاده از نماد شیوه‌ای است که داستان‌نویس می‌تواند مفاهیمی پیچیده را که نیاز به توضیح و تفسیر بیشتری دارند به صورت ایجازگونه به کار برد. نماد چیزی است که به جای چیز دیگری در اثر ادبی می‌آید و در حین حفظ معنای خود، معنا و مفهومی دیگر را که می‌تواند مضمون اثر باشد به طور غیرمستقیم به خواننده می‌رساند. «البته اگر به ریشهٔ لفظ Symbol (یونانی Symbolon) به معنی دو پاره از یک چیز که دو نفر به عنوان نشانه بازشناسی یکدیگر در دست داشته باشند». (سمیعی، ۱۳۸۶: ۵۶) توجه شود. این نکته حائز اهمیت خواهد بود که نماد باید برای دو طرف نویسنده و فرستندهٔ پیام و خوانندهٔ داستان قابل درک باشد.

نمادها می‌توانند به صورت واژه‌ها، جمله‌ها و عبارات‌های نمادین در داستان به چشم آیند و معنای داستان را منتقل کنند البته آن‌گاه که با تکرار و تأکید برجسته شوند. نمادها آنجا که در متن روایت داستان تکرار می‌شوند به نحوی همان انگارهٔ تکراری محسوب می‌شوند که موجب برجستگی و پررنگ شدن مضمون‌ها در ساختار صوری داستان‌ها می‌شوند. «نماد در داستان شیء، شخصیت، مکان، ادا، رنگ، بو و یا هر چیزی است که علاوه بر معنی ظاهری، معنی تلویحی دیگری نیز در بر داشته باشد. مثلاً سفید نه تنها نام یک رنگ است بلکه تلویحاً پاکی، تقوا، معصومیت و نیکی را به ذهن تداعی می‌کند». (بیشاب، ۱۳۸۳: ۴۷۵)

۳-۳-۱. نام‌های نمادین در رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم»

نام «رستم» برملا کنندهٔ هویت و ملیت ایرانی زن مهاجر است. نویسنده این نام را با بسامد بالایی در طول رمان به کار برده است تا تلاش راوی را برای حفظ هویتش نشان دهد. رستم به شکل انگاره‌ای تکراری تقریباً ۱۳۴ بار در متن داستان آمده است. علاوه بر تکرار این نام در رمان، راوی در حدیث نفس‌هایی که خطاب به رستم دارد بر مفهوم نمادین برخاسته از نام رستم تأکید کرده است. «از این می‌ترسم که تو را، هستی‌ام را، وطنم را در دست‌های او از دست بدهم...» (شریفیان، ۱۳۹۰: ۱۲۹) «به من می‌گویند تو مرده‌ای، مثل این است که به آدم بگویند تو که رفته بودی سفر، وطنت را آب برد. و من دیگر جایی را ندارم که بروم...» (همان: ۱۹۰) «تو تنها دوستی بودی که داشتم، تو کودکی‌ام بودی، وطنم بودی، هویتم بودی، همه چیزم بودی...» (همان: ۲۴۴)

هنگامی که راوی تصمیم می‌گیرد در راه بازگشتن از دیدن نمایشنامه شکسپیر از رستم و سهراب برای دخترش سخن بگوید در خودگویی‌اش، اظهار می‌کند: «رستم و سهراب تنها یک تراژدی نیست، یک فرهنگ است.» (همان: ۱۵۳)

نام‌های متعدّد راویدر رمان، نماد سرگردانی و سردرگمی روحی راوی است. نام شناسنامه‌ای راوی «پرتو» است، «شیرین» نامیست که مادرش وی را بدین نام می‌خواند، پدرش نام «شورا» را برایش برگزیده و دیگران نیز با این نام صدایش می‌زنند. جهان (همسرش) او را «شوریده» نامیده و خاله ماه و رستم وی را «شوشا» می‌نامند. (ر. ک. همان: ۶۸، ۷۴-۷۵)

۳-۳-۲. اشیاء نمادین در رمان «چه کسی باور می‌کند، رستم»

داستان‌نویس می‌تواند در داستان خود به شیئی اشاره کند که معنا و مفهوم نمادین با خود داشته باشد؛ مثلاً «درخت» که غیر از اشاره به خود شیء معنای سرسبزی و رویش را با خود دارد یا استفادهٔ نمادین از «آب» که معنای

طراوت را می‌رساند.

راوی به همراه همسرش از ابتدای رمان، سوار قطاری می‌شوند که مقصدش نامعین است. قطار به صورت نمادین بیان‌کننده سرگردانی روحی زن در طول زندگی‌اش است. قطار در ایستگاه‌های مختلف می‌ایستد تا خاطرات گذشته برای راوی تداعی شود. این شیء نمادین نزدیک به ۷۳ مرتبه در داستان تکرار می‌شود.

خانه نماد کشور و مملکتیست که زن سی سال است از آنجا مهاجرت کرده و خواهان بازگشت به هویت و وطن خویش است. خانه مفهوم هویت و ملیت را با خود به همراه دارد و در داستان به شکل‌های مختلف تکرار شده است. راوی در حدیث نفس‌های خطابی خود به رستم می‌گوید: «دلم می‌خواهد به جایی در این جهان تعلق داشته باشم و آن‌جا فقط خانه تو است رستم...» (همان: ۱۸۳) «او نمی‌داند که خانه تو بیشتر از هر خانه‌ای، خانه‌ام بوده...» (همان: ۲۴۴) این انگاره تقریباً ۱۸۶ بار در رمان تکرار می‌شود تا مضمون هویت‌یابی را در ذهن خواننده استحکام بخشد.

۴-۳. نقش سایر عوامل داستانی در کشف درون‌مایه رمان چه کسی باور می‌کند، رستم

نویسنده در طرح و پیرنگی منظم از همسفری زن و مرد مهاجری می‌گوید که غیر از دوری از وطن، بی‌مهری و بی‌توجهی و تنهایی در زندگی زن دیده می‌شود. او با انتخاب راوی به عنوان شخصیت اصلی زن داستان گاهی غیر از مسائل کلی جامعه، دغدغه و مسائلمربوط به زنان را مورد توجه قرار داده است.

شخصیت‌هایی مانند پاپا پدر بزرگ راوی که فردی سنت‌گرا و سلطه‌جوست، جهان همسر راوی، رستم هم‌بازی دوران کودکی و خاطره و هویت دوران میان‌سالی او، غلام‌خان شوهر خاله ماه که همچون او فردی آگاه است، پدر راوی و برادرانش که حضور چندانی در داستان ندارند، الله‌وردی و علی‌خان، چک هم‌کلاسی اروپایی راوی به عنوان شخصیت‌های مردی هستند که در رمان به تصویر کشیده می‌شوند. در کنار این اشخاص، شخصیت‌هایی مانند خانم مادر بزرگ راوی و محبوبه مادر راوی که با سلطه‌طلبی‌های پاپا کنار می‌آیند، ننه‌ددریکه حضورش مایه دل‌گرمی راویست، ننه بزرگه، خاله ماه به عنوان شخصیت استقلال طلب و روشنفکر، خاله پری زنی که رابطه‌اش با همسرش تحت مردسالاری پاپا سرکوب می‌شود، ناهیدخواهر راوی و ستاره دخترش به عنوان شخصیت‌های زن در داستان حضور دارند؛ اما حضور برخی از این اشخاص در بیان و تأکید درون‌مایه اهمیت دارد.

با ورود رستم به عنوان شخصیتی اصلی در رمان که سایه حضورش در کل روایت به چشم می‌آید، فاصله طبقاتی موجود بین قشر نسبتاً مرفه و طبقه پایین جامعه نشان داده می‌شود. رستم در کنار شخصیت‌هایی همچون ننه‌ددری و الله‌وردی‌خان، خانم بزرگه و علی‌خان نمایندگان این بخش از اجتماع هستند؛ اما گفتارهای راوی در ارتباط با رستم فاصله طبقاتی را بیش از هر جایی از متن داستان نمایان می‌سازد. «اگر خاله ماه هم نبود چه بسا او هنوز هم ته دکان جواد آقا به کفش‌ها میخ می‌کوبید و احتمالاً واکس زدن هم یاد گرفته بود.» (همان: ۱۳۱) «رستم همه امکانات را برای یک زندگی خوب و موفق داشت. امکاناتی که آدم‌های دور و برش هرطور که ممکن بود سعی می‌کردند مانع از به ثمر رسیدن استعدادش شوند [...] پاپا با مدرسه رفتنش مخالف بود، پدرم با دیپلم گرفتنش.» (همان: ۲۱۸) در گفت‌وگویی که بین راوی و رستم صورت می‌گیرد، رستم درباره نظر راوی در مورد دانشگاه رفتنش می‌گوید: «این فقط تو هستی که این حرف را می‌زنی. اینجا کسی در بند این حرف‌ها نیست.» (همان: ۱۳۰)

«ستاره» که نقش فرزند راوی را در رمان ایفا می‌کند شخصیت ایستایی است که نویسنده با وجود او فاصله طبقاتی بین نسل‌ها را نشان می‌دهد. گذشت زمان و گاهی رشد و نمو فرزندان در فضای فرهنگی که به اقتضای هر دوره‌ای به صورت متفاوت رقم می‌خورد فاصله بین نسل‌های مختلف را موجب می‌شود. یکی از مشکلات خانواده‌ها همین تفاوت و فاصله بین نسل‌هاست که عدم درک و شناخت متقابل را به همراه دارد. نویسنده با استفاده از شخصیت ستاره دغدغه بسیاری از خانواده‌ها را نشان می‌دهد که فرزندان آن‌گونه که باید پذیرای عقاید و ارزش‌های مطرح شده از سوی والدین نیستند. ستاره در اروپا متولد شده، در همان‌جا رشد کرده و متمایل به فرهنگ غرب است. او

پای‌بندی و دل‌بستگی مادرش را نسبت به گذشته درک نمی‌کند. «ستاره دنیایی با خاطره‌ها و احساسات من فاصله دارد.» (همان: ۹۶) «برای او درک آنچه من تجربه کرده‌ام، دنیایی پوشیده در سخت‌گیری و محدودیت‌های اجتماعی و خانوادگی، ممکن نیست.» (همان) راوی به این دلیل که پدر بزرگش خانم‌خانم را ستاره صدا می‌زد، این نام را برای دخترش انتخاب کرده است. «ستاره من اما به آن ستارهٔ دوران کودکی‌ام هیچ شباهتی ندارد. ستارهٔ من حتی زبان آن ستارهٔ بچگی‌هایم را به زحمت می‌فهمد [...] آن‌ها مانند دو ستاره‌اند که سال‌های نوری زیادی با هم فاصله دارند...» (همان: ۱۲۲) «از دید او بزرگ‌ترین گناه ما این بود که نتوانسته بودیم کاملاً جذب تمدن غرب شویم. برای او آزادی رها کردن تمامی گذشته بود...» (همان: ۱۲۳) «در فرهنگی که او در آن زندگی می‌کرد و نمی‌خواست چیزی بجز آن را به رسمیت بشناسد، جایی برای من نبود.» (همان: ۱۲۴) «... حس فاصله‌ای که دنیای او با دنیای من دارد، تک‌انگ می‌دهد.» (همان: ۱۵۳) ستاره دربارهٔ عشق می‌گوید: «عشق هم مانند چیزهای دیگر با زمان و با ما تغییر می‌کند.» (همان: ۹۷) ستاره در مقابل وابستگی راوی به گذشته‌اش می‌گوید: «شما به رسومی که مال هزار سال پیش است چسبیده‌اید...» (همان: ۱۲۵)

نتیجه‌گیری

۱- درون‌مایهٔ اصلی در این رمان از یک سو بیان مسائلی است که زنان با آن دست‌به‌گریبان هستند، زنانی که با گذشت زمانو ملال و خستگی حاصل از یکنواختی زندگی و نبود علاقه در آن به درون خود پناه می‌برند. مسائلی که ممکن است بنیان خانواده را سست کند و موجب از هم پاشیدن آن شود. بی‌توجهی و عدم درکی که از سوی همسران متوجه زنان است، سرگردانی و آوارگی روحی زنان، مرور گذشته همراه با حسرت، زنانی که از نبود آزادی در زندگی رنج می‌برند و در مقابل تقدیر و سرنوشت سر تسلیم فرومی‌آورند. از سوی دیگر مسائل مربوط به آحاد جامعه مورد توجه نویسنده است. مسائلی همچون جست‌وجوی هویت و ملیت، راحتی و آسایش زندگی مهاجران از نظر دیگر افراد جامعه، تفاوت و فاصلهٔ نسل‌ها و مطرح کردن فاصلهٔ طبقاتی بین اقشار مختلف مردم در رمان بیان شده است.

۲- درون‌مایه می‌تواند به چند شیوه در داستان‌ها نمودار شود که معمولاً یکی از آن‌ها به عنوان شیوهٔ غالب مطرح است و بقیهٔ عناصر داستانی مانند عنوان داستان، لحن روایت و... با آن شیوهٔ اصلی در ترکیب و تلفیق قرار می‌گیرند.

۳- از میان شیوه‌های دستیابی به درون‌مایهٔ رمان، گفتار شخصیت‌های داستانی و اظهار نظر راوی بیشترین شیوهٔ مورد استفادهٔ نویسنده برای بیان ایده‌ها و اندیشه‌هاست به ویژه که لحن روایت و زاویهٔ نگاه اول شخص زمینه را برای تسلط راوی بر داستان مهیا ساخته است.

۴- شیوهٔ شخصیت‌پردازی و اختصاص دادن فضای غالب داستان به دو شخصیت محوری یعنی راوی و رستم این امکان را فراهم کرده است که نویسنده بتواند مضمون‌های مورد نظرش را به خوانندگان منتقل کند.

فهرست منابع

- ۱- اسکولز، رابرت (۱۳۸۳) *عناصر داستان*، ترجمهٔ فرزانه طاهری، تهران: مرکز، چاپ دوم.
- ۲- بیشاب، لئونارد (۱۳۸۳) *درس‌هایی دربارهٔ داستان‌نویسی*، ترجمهٔ محسن سلیمانی، تهران: سورهٔ مهر، چاپ سوم.
- ۳- پین، جانی (۱۳۸۹) *سبک و لحن در داستان*، ترجمهٔ نیلوفر اربابی، اهواز: رسش، چاپ اول.
- ۴- حنیف، محمد (۱۳۷۹) *راز و رمزهای داستان‌نویسی*، تهران: انتشارات مدرسه، چاپ اول.
- ۵- داد، سیما (۱۳۸۳) *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید، چاپ دوم.
- ۶- سمیعی، احمد (۱۳۸۶) «مضمون، مایهٔ غالب و نماد»، نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۳۴، تابستان، ص ۴۹-۵۹.
- ۷- شریفیان، روح‌انگیز (۱۳۹۰) *چه کسی باور می‌کند، رستم*، تهران: مروارید، چاپ نهم.
- ۸- عالی عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۷) «غم غربت در شعر معاصر»، نشریه علمی - پژوهشی گوهر گویا، شمارهٔ ۶، تابستان، ص ۱۵۵ - ۱۸۰.

- ۹- قبادی، حسینعلی (۱۳۸۳) «تحلیل درون‌مایه‌های «سوشون» از نظر مکتب‌های ادبی و گفتمان اجتماعی»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سوم، پاییز و زمستان، ص ۴۱-۵۴.
- ۱۰- کرم‌پور، فرزانه و مهری بهفر (۱۳۸۴) *بازتاب ۱ (نقدهایی بر ادبیات داستانی معاصر ایران)*، تهران: هیرمند، چاپ اول.
- ۱۱- مارتین، والاس (۱۳۹۱) *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهبان، تهران: هرمس، چاپ پنجم.
- ۱۲- مستور، مصطفی (۱۳۹۱) *مبانی داستان کوتاه*، تهران: مرکز، چاپ پنجم.
- ۱۳- مندی‌پور، شهریار (۱۳۸۳) *ارواح شهرزاد (سازه‌ها، شگردها و فرم‌های داستان‌نو)*، تهران: ققنوس، چاپ اول.
- ۱۴- میر صادقی، جمال (۱۳۸۵) *عناصر داستان*، تهران: سخن، چاپ پنجم.
- ۱۵- Kurtz.Victoria & Michael F. Schober (۲۰۰۱) "Readers' varying interpretations of theme in short fiction". *Poetics*. ۲۹.Lssue۳. P. ۱۳۹ - ۱۶۶.



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir

SID



سرویس های ویژه



سرویس ترجمه تخصصی



کارگاه های آموزشی



بلاگ مرکز اطلاعات علمی



عضویت در خبرنامه

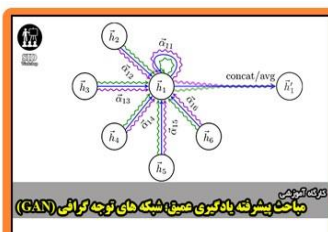


فیلم های آموزشی

کارگاه های آموزشی مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی



کارگاه آنلاین آشنایی با پایگاه های اطلاعات علمی بین المللی و ترند های جستجو



مباحث پیشرفته یادگیری عمیق؛ شبکه های توجه گرافی (Graph Attention Networks)



کارگاه آنلاین مقاله نویسی IEEE و ISI ویژه فنی و مهندسی